بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[رفع قلم 2](#_Toc427399643)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc427399644)

[انصراف ادله 2](#_Toc427399645)

[جمع‌بندی 2](#_Toc427399646)

[بحث اخلاقی نهج‌البلاغه 3](#_Toc427399647)

[آرامش اهل ذکر 3](#_Toc427399648)

# رفع قلم

# مرور بحث گذشته

راجع به حدیث رفع قلم مطالب بیان شد، نتیجه گرفته‌شده بدین ترتیب بود که؛ قدر متیقن از این حدیث همان رفع تکلیف است، اما مازاد بر حکم تکلیفی، یا در آن ظهور نداشته، یا موردبحث نبوده و یا اینکه در قبال آن شک وجود دارد که در طبعاً نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم.

جهتی دومی که در این زمینه وجود دارد، این است که؛ شمول سایر آثار آن نسبت به صبی تابع ظهور آن ادله است. برخی از ادله به‌طورکلی صبی را گرفته و برخی آن را تحت پوشش خود قرار نمی‌دهد. پس حدیث فقط حکم تکلیفی را رفع می‌کند و نسبت به سایر آثار در مقام بیان نیست.

# انصراف ادله

ادله‌ای که در باب حدود وجود دارد به خاطر عقابی شدیدی که شارع در قبال آن‌ها قرار داده است، از مجنون و صبی انصراف دارد، یعنی به مناسبات حکم و موضوع به این نتیجه می‌رسیم که ادله آن‌ها را دربر نمی‌گیرد.

برخی ادعا دارند که میان رفع قلم و رفع حد ملازمه‌ای وجود دارد، لکن ما در این مقام درصدد آن هستیم که بگوییم هیچ‌کدام از این ملازمات دلیلی ندارد، جز اینکه در پی اثبات انصراف ادله از آن‌ها باشیم. علاوه بر آن قاعده درء می‌گوید: با این اطلاقات نمی‌توانیم حدی را برای صبی و ...قرار بدهیم.

# جمع‌بندی

بنابراین در اینجا، چند مطلب به اثبات رسید؛

چه به رفع قلم تمسک شود برای اینکه حد از صبی برداشته شود و چه به دلالت مطابقی یا بالملازمه در پی اثبات آن باشیم، همه آن‌ها را رد کردیم و دلیل انصراف بود که در این مقام فی‌الجمله موردپذیرش قرار گرفت. اگر انصراف نیز مورد تشکیک قرار گیرد، دلیل تدرء می‌تواند در این مقام رافع اجرای حد بر صبی باشد.

## بحث اخلاقی نهج‌البلاغه

بحث در خطبه دویست و بیست و دوم از نهج‌البلاغه بود، بخشی از سخنان امام در مورد اهل ذکر بیان شد، حدیث به اینجا رسید که؛

**«فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ یقَظَةٍ فِی الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَةِ یذَکرُونَ بِأَیامِ اللَّهِ وَ یخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِی الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَیهِ طَرِیقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ یمِیناً وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَیهِ الطَّرِیقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَکةِ وَ کانُوا کذَلِک مَصَابِیحَ تِلْک الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةَ تِلْک الشُّبُهَاتِ»[[1]](#footnote-1)**

در چشم و گوش آن‌ها بیداری وجود دارد و طبعاً کسی که در وجود خود به چنین مقاماتی نائل‌آمده باشد، می‌توانند چراغ هدایتی برای دیگران باشند. دیگران را به یاد ایام خدا می‌اندازند. اهل معصیت را از مقام خداوند می‌ترسانند و در درجه‌ای بالاتر خود در خوف از جلال و عظمت الهی به سر می‌برند. معطوف شدن نگاه انسان به جبروت و کبریای الهی و رسیدن به خوف‌ورجایی توأم با یکدیگر آن‌ها را به نقطه تعادلی در رفتار رسانده است.

## آرامش اهل ذکر

آیات قرآن نیز ناظر به همین زمینه است که صفت ذکر انسان را متوجه آن منبع عظمت می‌کند و در پی آن آرامش حقیقی در وجود فرد نهادینه می‌شود، اینکه آیات در صفت اهل ایمان صفت وجل و اطمینان آورده‌اند بدین سب است که این خوف فرد را به سمت آرامشی حقیقی سوق می‌دهد.

وقتی فرد بدین مقام نائل آمد دیگر خوبی‌های خود را نمی‌بیند، نگاه او در این رتبه به کاستی‌ها و ضعف‌های خود است. در حقیقت این عالم بیابانی است و اهل ذکر راهنمای مردم در این بیابان‌اند، کسی که راه صحیح و معتدل را پیشه کند، مشوق اویند و او را می‌ستایند و کسی که در جای کجی قدم بگذارد، او را از آن نهی می‌کنند.

آن‌ها کسانی هستند که همه وجودشان منور به نور الهی گشته، سخنشان، کلامشان، رفتنشان و آمدنشان همه و همه در پرتو آن نور است.

1. نهج البلاغة؛ ص: 260 [↑](#footnote-ref-1)